

فرهنگستانی که بنیاد نشد، «بنیاد» شد.

اگر در حدیث هم نیامده باشد در اخبار آمده است که پس از دوسال استمزاج و تذبذب و تزلزل بالآخره، و درست پس از رسوایی فینال مسابقات فوتبالی باشگاهی در تبریز، دولت تدبیر و امید فکر بکری را که برایش اندیشیده بودند و حکایت از تبدیل فرهنگستان زبان ترکی به بنیاد فرهنگ، ادب، و هنر آذربایجان میکرد آشکار ساخت. چرا اکنون؟ چرا بنیاد؟ برای اینکه هر زبانی برای داشتن فرهنگستان باید یال و کویالی داشته باشد که زبانهای محلی و خرده فرهنگها برحسب تعریف فاقد آنند. در ضمن اگر آن‌ها هم فرهنگستان داشته باشند بقول آن شاعر ذوب شده در ولایت زبان رسمی کشور، هم عرض زبان فارسی قرار میگیرند و ما این غم جانکاه و معصیت و مصیبت عظیم را پیش که میتوانیم ببریم؟. زبان ترکی هم عرض زبان فارسی؟ چه حرفها. بعد هم ایضاحات مدیر کل ارشاد آذربایجان شرقی مطلب را آشکارتر کرد که گفت در هر کشوری یک فرهنگستان هست که آنهم موجود است برای زبان فارسی. البته این فرمایش چون سیاسی است و نه فرهنگی، بر گوینده‌اش حرجی نیست. چون وی زبان و کشور را یکی فرض میکند. در حالیکه فقط در کشوری ایران نام چنین است و نه در جاهای دیگر. فرهنگستان مربوط به زبان است نه کشور. مثلاً فرهنگستان زبان آلمانی وجود دارد نه فرهنگستان کشور آلمان. فرهنگستان زبان انگلیسی یا آمریکایی داریم نه فرهنگستان کشور ایالات متحده. و در این رابطه است که آذربایجانیها مانند سایر غیرفارس زبانان کشور مزبور رسمی شدن زبان خود را طلب میکنند. فاما دلیل تأخیر، گویا در دیر کردن تعمیرات خانه تاریخی و مقر مورد نظر بوده است. باری، زبان مگر برای شکوفایی فرهنگ و پیشبرد ادب و تعالی هنر نیست؟ و مگر بنیاد فی نفسه چیز بدی است. بنیادسازی در واقع یکی از بنیادهای حکومت از اول انقلاب بوده است. و دارای مزایای بیشمار است. فکر بکنید که اگر در همان اول کار، بنیاد مستضعفان تشکیل نمیشد مستضعفان به چه روزی میماندند؟ همینطور بنیادهای دیگر. بنیاد مفید بودن خود را از دوران پادشاهی به ثبوت رسانده بود مگر ثروت غیرمشروع آقا رضا که به مشهدی محمدرضا میرسید غیر از طریق بنیاد بود؟. مهمترین مزیت بنیاد موضوع خودکفایی آنست که آدم دیگر محتاج چندرغاز چندهزار میلیاردی که از بودجه میرسد نیست. گو اینکه آنرا در هم نمیکند ها! این بنیاد هم میتواند از هر کسیکه کلمه‌ای ترکی ادا کرد یک تومن جدید (یک میلیون ناقابل) طلب کند و وجوهات حاصل را بحساب صدوده واریز و در راه لغت‌سازی مصرف کند. دولت تدبیر و امید چیزی را که ما تذبذب مینامیم تبدیل به روشن بینی و دوربینی و همه جانبه بینی کرده بود و احتمالاً جا داشت که آنرا دولت تبدیل امید بنامیم. مثلاً تبدیل امید به یاس. آخر سبزهایی که در انتخابات بنفش شده بودند و رأی گمشده‌شان در سال ۸۸ را چهار سال بعد یافته بودند امیدوار بودند که چیزهای دیگری هم پیداکنند. و حالا این امید بود که تبدیل به یاس میشد.

ظرفا میگویند طبع شعری که ذاتاً و از ازل یعنی از همان زمان که - یک حرف، دو حرف بر زبان؛ الفاظ نهاد و گفتن آموخت در نهاد- هر فارس زبانی از جانب خدای تبارک تعالی بودیعه نهاده شده است تا طبق فرمولهای کواهنی‌نامه‌یی از مزایای قانونی آن بهره‌مند گردد، بی تأثیر نبوده است. چون تدبیر و تبدیل هر دو از باب تفعیل هستند و بنابراین جناس و قافیه. و چون حجت‌الاسلام سرپرست دولت از شماره ده بی‌بالا در قافیه سرودن فرهنگستان به تنگدستی دچار شده بود رونود فرهنگستان زبان فارسی و آکادمی علوم سعدی با توجه به سابقه تاریخی امر به تدبیر فوق رسیده و حجت‌الاسلام مزبور را در جریان امر گذاشته بودند. فرهنگستان فوق که طبق روال مرسوم مملکت گل و بلبل که فرهنگستان مادر است - مگر چیزی هم بی مادر میشود؟ همانطور که دانشگاه تهران دانشگاه مادر است یعنی مثلاً دانشگاهی که رضاشاه تأسیس کرده بود مادر دانشگاهی است که پیشه وری در تبریز بانی آن بوده است. می‌بینید که از طرف پدر هم جدا باشند از طرف مادر تنی هستند. پس مادر بودن فرهنگستان فارسی هم در باره فرهنگستانهای دیگر- که مال آذربایجان سرزرا رفته است و دیگران هنوز در بطن مادر هستند- بی هیچ تبصره و ارفاقی نمره قبولی میگیرد. منتها این مادر از آن مادرهای «آلاشا» است مانند گربه ماده خانه پدربزرگ مادری من که هر سال میزآئید و دانه دانه بچه‌هایش را میخورد که سر همین کار از خانه بیرونش کردند.

بهر رو، این فرهنگستان مادر متشکل از معمرین ادب عربی و فارسی و مانقورتهای عظیم‌الشانی چون هم‌ردیف حجت‌الاسلام محمدعلی جان موحد و نیساری جان نثار ادب فارسی علیه‌الرحمه و دیگران دارای عظمت کمتری است که این مقام شاخص علمی را در آن مکان والا- حدافل هزار و هفتصد متر بالاتر از سطح اقیانوس- بیهوده بدست نیآورده‌اند؛ همانطور که در داستان جسارت شورای شهر سلماس بساحت خاکپای مقدس مجسمه عجم زنده کردم بدین پارسی هم نشان داده بودند، برخلاف تصور عوام نان مفت نم‌خورند و کوچکترین حرکت تجزیه طلبانه را که احیاناً از چشم تیزبین سربازان گمنام امام زمان دور مانده باشد این سربازان نامدار آن جناب و میهن اسلامی در رصدخانه وطن پرستی و از طریق منشور ادب پارسی مشاهده و شرفرضی میکنند تا با متجاسرین در تارنماهای مجازی برخورد هسته‌ای شده و در اتاقهای گمنام حقیقی و واقعا موجود بسزای جسارتشان رسانده شوند.

در اینجا یکبار دیگر راز بقای این سرزمین اهورایی از کوروش تا خمینی، از داریوش تا کلینی و از اردشیر تا حسینی که همان وحدت کلمه نه یک کلام بیشتر و نه یک کلام کمتر - کور توتدوغون بوراخماز- یعنی تعامل عالم و جاهل برای حفظ بیضه اسلام و تمامیت آغوش باز مام میهن آشکار می‌شود تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

از جانب دیگر، در دنیایی که آمریکای جهانخواه برای بدنام کردن اسلام ناب محمدی در خود آمریکا بلک پانترز و مالکم ایکس، در آفریقا بوکو حرام، در افغانستان ملا عمر و طالبان عزیز، در شام داعش، در عثمانی حزب لامیشقا و سلطان نیمه کاره را افتتاح کرده است- حالا از حماس و حزب فقط.... و شباب و سلفی و یمنی و عباسی مدنی و دیگران حرفی نمیزنیم- تنها جائیکه بخواست خداوند متعال از دستش در رفت عراق بود که نتوانست افراد خود را بگمارد و سیلی سخت خورد، چه جای فرهنگستان درست کردن است؟ دولت از شماره ده بی‌بالا تمام هم خود را معطوف به مذاکرات هسته‌ای کرده و یکعهده بتحریک بیگانگان فرهنگستان میخوانند.

آیا مذاکرات هسته‌یی - البته که خود مذاکرات هسته‌یی هم نباشد جوهری است یا گوهری که اعراب سوسمار خوار گافش را به جیم تبدیل کرده‌اند- برای خلاصی بیضه اسلام که در اثر تحریمها حالت بیضوی خود را از دست داده و بشکل باتری کتابی چراغ قوه جیبی در آمده است - که خود در فرمایش امام راحل که فرموده بود حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است، متجلی است، مهمتر است یا تشکیل فرهنگستان برای زبان بیابانگردان آسیای نمیدانم مرکزی، شمالی، شرقی یا غربی؟ هموطنان بیابانگرد سابق ما خوبست از خر شیطان پایین بیایند و سوار پیکان بشوند و به بیند گو اینکه در خر شیطان بالاتر از پیکان می‌نشینند ولی اینرا هم فکر بکنند که در این بی‌آبی کشوری که آدم واقعا یاد صحرای کربلا می‌افتد که در آنجا هفتاد و دوتن و در اینجا هفتاد و دومليون کمابیش تلفات جنبی خواهد بود آدم چه خاکی برسرش بکند که بعد آب برای شستنش پیدا نکند خر بهتر است یا پیکان؟. مانند سؤال انشای مدرسه‌ها که می‌رسید علم بهتر است یا مال. خر سواری، مخصوصاً با مصرف اصرافی آب توسط خر چه عواقب وخیمی بیار می‌آورد. در صورتی که پیکان در مصرف بنزین بیداد هم بکند لااقل در مورد آب صرفه‌جو تر است. باری در مورد خر مخصوصاً از نوع شیطانی‌اش هر چه بگوئیم کم گفته‌ایم. خر همراه با اسب پس از سگ لعنت‌اله علیه‌با آن ناپاکی‌اش، از نخستین همراهان بشر در طول تاریخ بوده‌اند حتی از اسب هم مهمتر بوده‌است چون صلح‌جو تر است و طوری در زندگی ما جا افتاده است که حتی در کتاب‌های درسی برای آسیا کردن گندم جهت تهیه آرد در آسیای مشهدی حسن که آسیابان ده ماست خر تصویر می‌شود نه اسب. خلاصه‌اش خر جزو فرهنگ ما، بویژه فرهنگ سیاسی و اجتماعی ماست و نباید آنرا با الاغ اشتباه کرد.

این ازین. اما یکی از علل تذبذب در هیئت عزیز دولت موضوع تقدم و تأخر مطالب بارش رسیده از دولت سابق است. در خود همین آذربایجان علاوه بر فرهنگستان که خوشبختانه بنحو احسن به نتیجه مطلوب رسید و خواهید دید چه بزرگوارانی در آن اتراق خواهند کرد و چه حاصلات و راندمانی خواهد داشت این بنیاد. خوب شد که آقای حاجی میرزا مطلوب وجود خانه ابوی بزرگوار پروین خانم اعتصامی را یاد ما انداخت و الا ناچار میشدیم بخاطر بی آبی استخر شاهگولی را تخلیه کرده و در برنامه پنجاه ساله سوم مکانی برای فرهنگستان دست و پا بکنیم.

گفتیم که علاوه بر فرهنگستان موضوع جنبی دریاچه ارومیه است که بعضی از بس روسیاهند یا روزگار سیاهی داشته‌اند که از دیدن رنگ سفید الاهی نمکهای گرفتار در آب، که از دولت سر جهاد سازندگی بالاخره با آزادی خودشان نایل شده‌اند و بجای مقید ماندن در محیط محدود دریاچه آزادانه در فضای لایتناهی بچرخند بیزارند و آنرا به معضلی برای ما تبدیل کرده‌اند. دمکراسی و شرم حضور مانع می‌شود که ما مثلاً بگوئیم ای مردم آذربایجان - که حالا بخاطر برخی مصالح نمیگوئیم - که شما فرزندان همان مهاجمان ترک هستید. پررویی نکنید. مگر دریاچه هامون یا بختگان یا همین زاینده رود، این اسلامی‌ترین رودهای کشور که دیگر نمی‌زاید، هم دچار بی آبی است. مگر در خود کالیفرنیا خشکسالی نیست؟ چرا استکبار جهانی از آن حرف نمی‌زند، ولی دنباله‌های وطنی‌اش مرتب از دریاچه ارومی و جانورانش سخن می‌پراکنند؟ کمی صبر کنید انشاءالله در دوران ششم زمین‌شناسی کره زمین اینجا یا یک کوه بلند یا دره عمیقی پر از آب خواهد شد و آنوقت نه از ارومی و نه از دریاچه‌اش نشانی نخواهد ماند.

خوب. یا فرهنگستان یا دریاچه ارومیه. یکی را باید انتخاب کرد. میخواهید ما هم برای آن رفراندم بگذاریم، مانند رفراندم اردوغانی. کاری نکنید که آیات عظام ناچار از صدور فتوا برای تحریم بشوند. مگر میرزای شیرازی‌ها مرده‌اند که بگویند الیوم استعمال کلمه قبیحه فرهنگستان یا دریاچه ارومیه حرام و در حکم محاربه با امام‌زمان است. این‌ها با این کلمات میخواهند بیضه اسلام را لای در بگذارند. حالا فرض بکنیم که در رفراندم کذایی - که ناچار باید سراسری باشد چون با سراسری کار کردن که نمیتوان امت واحد و ملت شریف را پارچه پارچه کرد و در یک امر حیاتی چون این موضوع بخشی را از حق رأی دادن محروم کرد. مگر ترجمه آیه شریف که میگوید همه جای ایران سرای من است برای همچو مواردی نیست. و اکنون که چنین است پس من هم همانطور که انرژی هسته‌ای حق مسلم ما بود و رگهای حجت بگردن قوی، رفراندم کذایی هم حق مسلم ما خواهد بود نه یک کلام بیشتر نه یک کلام کمتر. - فرهنگستان مورد تأیید رأی دهندگان همیشه در صحنه قرار بگیرد. هنوز مسأله مهمتری در پیش است. بنیاد فرهنگ که در واقع از نظر مقامات مانند داروهای نایاب داروخانه‌چها مشابه فرهنگستان است و در نتیجه امدادهای غیبی بعقل فرهنگستانها رسیده است چه وظایفی خواهد داشت. بعبارت دیگر شرح وظایفش چگونه خواهد بود. آیا همه‌اش صرف ضرب زید امرا خواهد شد و هیچ نقشی در تحکیم وحدت ملی نخواهد داشت؟ چرا. ناگفته پیداست همانطور که دیدیم حفظ اسلام در رأس تمام واجبات بود و برای این حفاظت اهم وظایف هر ارقانی، حفظ تمامیت ارضی مام میهن است چون بدون تمامیت ارضی که چیزی را نمیشود حفظ کرد. و از آنجائیکه این تمامیت برحسب تمام نوشته‌های مورخین دهه‌های اخیر، رابطه تنگاتنگ با دو عامل شکوفایی زبان فارسی و عزاداریهای ماههای حرام دارد بنیاد فرهنگ مذکور هم از این قاعده مبارک پیروی خواهد کرد و چون اکثر اعضای هنوز اعلان نشده‌اش، در اثر کوهلت نقش چشمگیری در عزاداریها نمیتواند داشته باشد لاجرم برحسب قواعد دیفرانسیلی تمام هم خویش را صرف شکوفایی مذکور در فوق خواهد کرد.

برای تقویت زبان فارسی - زبانم لال مگر زبان فارسی که قویترین است نیاز به تقویت هم دارد - یعنی شکوفایی آن هم مناسبترین راه مانند مبارزات انتخاباتی، تخریب طرف مقابل است. خواهید گفت این تخریب که دهه‌هاست در کار است. درست است که این کار با عزم راسخ و با توکل بخدای لایزال با متانت تام هم ادامه دارد، اما بنیاد جاذبه دیگری دارد. بعد هم که در سالهای اخیر این آسیای مرکزیها رویشان کمی زیاد شده ولی وقتیکه بنیادهای خودشان به بینند که نه بابا، علی‌آباد هم دهی نبوده است حالشان جا میاید. اما مطلب اینجاست که آکادمیسنهای مطلوب بنیاد که با وظایف آن آشنایی قبلی دارند - عمدتاً بسبب علائق قلبی یا مقامات در خور - سواد ترکی شان مشکوک است و آنهایی که شاید از نظر تکنیکی مناسبتر باشند عنصرهای مطلوب نیستند. شاید اگر برخی گویندگان رادیو تلویزیونهای مثلاً اردبیل، اورمیه و تبریز و زنجان را که دوره استاژ تخریب زبانی را با موفقیت گذرانده‌اند کلاسهای اکابری هم برای تقویت زبان آکادمیسنهای جوان - البته جوان از نظر کاری - ترتیب بدهند بقول خودشان در «به‌روز» کردن معلوماتشان بی‌تأثیر نباشد. بعد هم که از نظر تاریخی در این خطه چه کسی در جاییکه میبایست، بوده است که اینان نیز باشند. بعلاوه شعر گهربار طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد؛ در دل دوست بهر حيله رهي باید کرد برای چیست؟ بگذاریم از اینکه اینان اساساً از دل دوست میایند و راهش را نیز خوب بلدند. اینان در اصل برای گنه کردن میایند و گر نه نمیامند. وانگهی مگر شهر هرت است که هر رهگذری را به هر مکانی راه بدهند.

نویسنده این سطور پیش خود لیستی از این پیران دیر ادب فارسی تهیه کرده است و منتظر اعلان لیست مورد تأیید شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت است تا درستی یا نادرستی حدسیات خود را ملاحظه کند اعلان نکردن آن در اینجا با صوابدید مجمع تشخیص مصلحت شخصی نویسنده است.

بنظر نویسنده حالا که رئوس مطالب معلوم شده و مکان آن نیز در دست تعمیرات جزئی و رنگ کاری است و همه نیز از آن باخبر، نباید زیاد عجله بخرج داد و به مکانی هنوز بوی رنگ نقاشها را میدهد نزول اجلال کرد. برای اینکه هنوز تکلیف لباس رسمی بنیادیان عزیز هم مشخص نیست. این لباس باید بخاطر یگانه بودن این دستگاه علم‌ساز که با هیچ دستگاهی حتی با دستگاه ماهور نیز شباهتی ندارد - مگر شباهت کمی که با یتیم دسگاهی دارد - یگانه باشد. دعوت از طراحان معروف برای شرکت در کنکور طرح این لباس فراموش نشود. تا این لباسها که اگر پارچه‌اش دچار تحریمهای بی‌تأثیر غرب نشده باشد طرح و پیروب بشود و سناریوی افتتاحیه آماده گردد ما هم فرصتی برای حضور در تماشا خواهیم داشت.